

نوع مقاله: ترویجی

تحلیل و بررسی دین در دیدگاه اشو

qarehbaghi@chmail.ir
mjafari125@yahoo.comحسن قره‌باغی / دانشجوی دکتری کلام اسلامی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
محمد جعفری / دانشیار گروه کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۱۵

چکیده

نوشته حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی و تحلیل نظام اندیشه باگوان شری راجنیش، معروف به اشو در حوزه دین‌شناسی می‌پردازد. وی معتقد است دین به دو دلیل نامتناهی و تجربه درونی بودن، قابل تعریف نیست؛ اما حقیقت، آن را هماهنگی و پیوندی صمیمانه با هستی و وجود به حساب می‌آورد و مریدان خویش را به ارتباط و یکی شدن با هستی به‌عنوان دین، دعوت می‌کند. او ادیان و مذاهب نظام‌مند و سازمان‌یافته دیگر، مانند ادیان ابراهیمی را به شدت انکار می‌کند و به سستی با کلسیا و مراکز دینی می‌پردازد و آنان را مانع روشن‌بینی به‌شمار می‌آورد. باگوان، کارکرد دین مدنظر خود را اموری چون شکوفا کردن عشق، بی‌ذهنی، بی‌نفسی و شادی برمی‌شمارد و خواستگاه ادیان منسجم و نظام‌یافته را نیز رفع نیازها، تقلید از نیاکان، دوری از رنج و اندوه و نیز ترس از گناه، مرگ، بیماری و... دانسته است.

کلیدواژه‌ها: اشو، معنویت، معنویت نوظهور، دین، کارکرد دین، خاستگاه دین.

مقدمه

درصد ارائه تعریفی از دین برآمده‌اند، بیشتر دین را آن‌طور معنا کرده و برایش خصوصیتی را ذکر کرده‌اند که مدنظر خود آنها بوده است. /شو نیز دین را قابل تعریف واحد و حقیقی نمی‌داند و معتقد است نمی‌توان آن را تعریف حقیقی کرد (اشو، ۱۳۸۲ الف، ص ۱۳۰). وی علت این ناتوانی را در دو امر برشمرده است؛ اولاً، ذات دین این‌گونه است؛ چراکه دین یک امر نامحدود، پهن‌آور و پدیده است؛ اما تعاریف، اموری محدودند. خود ذات دین به‌گونه‌ای است که ابهام‌انگیز و امری بی‌نهایت است؛ اما تعریف می‌خواهد برایش حد و مرز درست کند. عامل دیگری که در نظر اوست، تجربه‌ی درونی دانستن دین است؛ «دلیل دوم این است که دین تجربه‌ی درونی است» (همان، ص ۱۲۱-۱۲۴). وقتی دین یک تجربه‌ی درونی و شخصی به حساب آمد؛ دیگر نمی‌توان تعریفی از آن ارائه کرد و در مقام انتقال و مقایسه برآمد. با توجه به همین امر، وی تعاریف ارائه‌شده را دارای تهافت و در موارد بسیاری متناقض می‌داند و معتقد است وجود تعاریف کثیر و متناقض یک امر غیرقابل اجتناب و درست است و در ذات خود بد نمی‌باشد (اشو، ۱۳۸۲ خ، ص ۱۹۱ و ۲۰۳).

۲. حقیقت دین و مذهب

تقسیم کردن دین به دو دسته، آن چیزی است که از سخنان وی قابل برداشت است (اشو، ۱۳۸۰ ب، ص ۱۹۹؛ همو، ۱۳۸۳ الف، ص ۴۷)؛ قسم اول دینی است که در ادبیات مؤمنان ادیان ابراهیمی، همان ادیان منسجم سازمان‌یافته و دارای متولی و... است؛ که البته وی همان‌طور که خواهد آمد در اکثر موارد به شدت با این ادیان به مخالفت برخاسته و آنها را نمی‌پذیرد؛ و قسم دوم که مورد قبول اشوست و در گفتمان او هر جا از دین تعریف می‌شود برایش احترام قائل می‌شود و مریدان خود را به آن نحوه‌ی دینداری توصیه می‌کند، همان دینی است که انسان را به هماهنگی با هستی دعوت می‌کند و از انسان می‌خواهد خود را با هستی و وجود یکی کند. در اندیشه‌ی وی، حقیقت دین آن است که در جست‌وجوی یافتن پیوندی صمیمانه با هستی باشیم و پیوند بلافصل و مستقیم داشتن انسان با حقیقت یا هستی را یک حالت روحانی دانسته است (اشو، ۱۳۸۳ ب، ص ۱۴۰ و ۱۴۲؛ همو، ۱۳۸۲ خ، ص ۲۰-۲۲ و ۴۲-۴۳). مذهب در اندیشه‌ی او رفتن به ژرفای بیشتر وجود و عمیق‌تر شدن در خویشتن خویش و هستی است (اشو، ۱۳۸۲ ث، ج ۱، ص ۱۸۵).

پس از افول اعتماد بیش از حد به عقل خودبنیاد و بریده از وحی و نیز انکار امور متافیزیکی، از جمله دین و خدا، معنویت و عرفان در عصر حاضر به یک مسئله مهم تبدیل شده و روزه روز نیز اهمیت دوچندانی پیدا می‌کند. در روزگاران اخیر افراد و گروه‌هایی با اغراضی خاص، مدعی نجات بشر و داشتن راهی برای برون رفت از بحران معنویت هستند و هریک راهی خاص را پیشنهاد می‌دهند. *باگوان* *شری راجیش (اشو)* و گفتارهایی که از او به جای مانده، در شمار یکی از مکاتبی است که به ارائه‌ی اندیشه‌های معنوی می‌پردازند و مدعی نجات بشر از گرداب مشکلات و برون رفت از بحران معنویت هستند. بنابراین ضروری است که جنبه‌های مختلف ادعاها و رویکردهای آنها مورد بررسی قرار گیرد. مسئله اصلی در اینجا این است که آیا /شو به انکار دین می‌پردازد یا آن را به نحوی قبول می‌کند؟ و در صورت دوم، تعریف و حقیقت دین نزد وی چیست و چه خاستگاه و کارکردهایی برای آن برمی‌شمارد؟ مطالب گسترده و مختلفی در باب دین‌شناسی مطرح می‌شود؛ اما این نوشتار در حد آنچه در سخنان /شو نقل شده و جزء میانی و اصول بحث باشد، به این موضوع خواهد پرداخت. هرچند در زمینه آموزه‌های /شو کتاب‌ها و مقالاتی نگارش شده و به بررسی گفتارهای او پرداخته‌اند؛ اما جای تک‌نگاره‌هایی که به‌صورت میانی، اصول و مبانی نظام فکری او را در زمینه دین مشخص کنند، خالی است. تحقیقاتی همچون *سلوک و سقوط* (موسوی‌زاده، ۱۳۹۱)، *اشو، از واقعیت تا خلسه* (وکیلی و مدنی، ۱۳۸۹)، *نگرشی بر آراء و اندیشه‌های اشو* (فعال، ۱۳۸۸)، *نقدی بر عرفان‌های کاذب رایج در ایران* (فرهادی، ۱۳۹۱)، *بررسی و مقایسه عشق، تسادی، عقل و شریعت‌گریزی در اشو، اکتکار و عزیزالدین نسفی* (طالابی آهویی، ۱۳۹۲) به‌طور اجمالی به بحث نفی ادیان در نظر /شو پرداخته‌اند؛ اما به بحث‌های تعریف دین، حقیقت آن و نیز خاستگاه و کارکردهایش اشاره نشده است. از این‌رو، نوشتار حاضر درصدد است با روش کتابخانه‌ای، میانی دین‌شناسانه /شو را از بین سخنان ترجمه‌شده او به دست آورده و به تحلیل، نقد و بررسی آنها بپردازد.

۱. تعریف دین

یکی از کلماتی که بسیار مورد استفاده واقع می‌شود، اما سخت می‌توان آن را تعریف کرد و حتی می‌توان ادعا کرد یک تعریف واحدی برای آن وجود ندارد، واژه «دین» است. هر فرد و گروهی که

وی با توجه به ذهنیتی که از ادیان شناخته‌شده در ذهنش دارد، نیایش و عبادت را امری که از طرف خداوند متعال دستور به اجرای آن آمده باشد، نمی‌داند؛ بلکه آن را جریان دل و همراهی آن با طبیعت می‌شمارد. او معتقد است نیایش و عبادت می‌تواند جلوه‌های مختلفی داشته باشد؛ گاه افراد با گریه کردن به نیایش می‌پردازند و گاه با خنده و شادی و رقص؛ گاه با سکوت و سکون و گاه با جنجال و گفت‌وگو با خود یا دیگران؛ اما آنچه بیش از همه مؤثر است، گفت‌وگوی دل انسان با قلب تپنده هستی است (اشو، ۱۳۸۲ ج، ص ۱۰۲؛ همو، ۱۳۸۰ الف، ص ۳۵۸؛ همو، ۱۳۸۰ ث، ص ۲۲؛ همو، ۱۳۸۲ ات، ص ۱۸۱). چون وی دین را یکی شدن با هستی و کیهان می‌داند، تعریفش از نیایش هم این می‌شود که اگر هر فعل و احساسی بتواند فرد را به آن اتحاد برساند، نیایش خوانده می‌شود (اشو، ۱۳۸۲ خ، ص ۳۸-۳۹). طبق این رویکرد، اشو به نقد عملکرد دینداران پرداخته و از آنها می‌خواهد خود با خدا سخن گفته و رابطه ایجاد کنند، از تکرار سخنان و خواسته‌های دیگران بپرهیزند و هر آنچه واقعاً در قلبشان احساس نیاز می‌کنند از خدا بخواهند: «هنگامی که مسیح دعا می‌کرد، حرف‌های خود را می‌زد و نیازهای خود را مطرح می‌کرد. او حرف‌های دیگری را تکرار نمی‌کرد؛ بلکه آنچه در دلش می‌جوشید، بر لبانش جاری می‌شد. او خداوند را با نام‌های رسمی و قراردادی نمی‌خواند. او خداوند را رفیق و یار و خویشاوند خویش احساس می‌کند؛ با انجیلی که در دست است از لطف این ارتباط تا حدودی کاسته شده است» (اشو، ۱۳۸۲ اپ، ص ۶۴-۶۳؛ همو، ۱۳۸۲ ج، ص ۵۳؛ همو، ۱۳۸۲ چ، ج ۱، ص ۳۱۳). در نظر او، عشق تنها عبادت و نیایش حقیقی است (اشو، ۱۳۸۱ اپ، ص ۱۰۷ و ۵۲)؛ که البته نباید آن را به صورت رسمی و نظام‌مند درآورد. اگر عبادت به صورت رسمی و نظام‌وار درآید، دیگر نمی‌توان آن را نیایش نامید. او معتقد است یکی از اشتباهات بزرگ دینداران این بوده که در نیایش، عبادت و دین تقلید کرده‌اند. در نگاه او دینداری چیزی نیست که در کتاب و دفتر بتوان آن را فراگرفت؛ بلکه باید به دین مبتلا شد و تنفس کرد. هیچ‌کس نمی‌تواند آن را به انسان بیاموزد؛ گرچه افراد خود می‌توانند آن را از راه تجربه فراگیرند. به پندار او اصالت و حقیقت دین و نیایش، در تجربه شخصی هویدا می‌شود و عبادت رسمی در آیین‌های موجود، از روح نیایش دور افتاده و شرطی شده است (اشو، ۱۳۸۲ ج، ص ۷۳؛ همو، ۱۳۸۱ ات، ص ۱۱۳؛ همو، ۱۳۸۰ ث، ص ۳۱). در اندیشه اشو اگر دین به احکام صرف تبدیل شود، دیگر دین

به باور وی، این دین از راه تجربه درونی افراد حاصل می‌شود (اشو، ۱۳۸۲ ج، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ همو، ۱۳۸۲ ج، ص ۴۲-۴۳) و پیامدش این است که اولاً، دین نمی‌تواند یک مجموعه نظام‌یافته و سازماندهی شده باشد، بلکه صرفاً تجربه فردی است. ثانیاً، آموزش، تقلید، تبیین و توضیحی نسبت به دین امکان نخواهد داشت. ثالثاً، دین انسجام و سیستماتیک بودن خود را از دست می‌دهد؛ چراکه تجربه شخصی امری متغیر، پویا و متحرک است. رابعاً، دین امری صرفاً فردی است و نمی‌توان آن را نسخه‌ای برای همه به حساب آورد. خامساً، دین امری تاریخی و مبتنی بر سنت و قرض گرفته از گذشتگان به شمار نمی‌آید و ذهن و فکر در آن هیچ دخالتی نخواهند داشت (اشو، ۱۳۸۲ خ، ص ۲۷۷-۲۷۸).

اشو آن‌طور که خود می‌گوید دور از پدر و مادر و در کنار پدر بزرگ و مادر بزرگ خود بزرگ شده است. پدر بزرگ او فردی است معتقد به دین جینیسم؛ اما مادر بزرگ او که طبق گفته اشو شاید بیشترین تأثیر را در دوران کودکی بر او گذاشته، به هیچ دینی اعتقاد نداشته است. از همین رو، اشو نیز خود را معتقد به هیچ‌یک از ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی، رسمی و غیر رسمی نمی‌داند (اشو، ۱۳۸۰ ب، ص ۸۳ و ۸۶-۸۷ و ۱۲۰-۱۲۵). وی با تسری نواقص موجود در ادیان غیر ابراهیمی به همه ادیان، به ریشه بی‌اعتقادی خود این‌گونه اشاره می‌کند که والدین و سایر افراد دیندار، پاسخ نمی‌دادند که در فاصله مغازه تا معبد چه بر سر تندیس‌ها می‌آمده است که در مغازه مردم آنها را خرید و انتخاب می‌کنند؛ اما در معبد قرار است این بت‌ها حوائج مردم را برطرف سازند (اشو، ۱۳۸۰ ب، ص ۲۳۱-۲۳۳). در عباراتی دیگر، دین در نظر اشو به معنای جنبه‌ای از عشق (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۱۱۰) و بالاترین لذت در دنیا است (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۳۷۴). از نظر او مذهب یعنی در جشن و سرور زندگی کردن (اشو، ۱۳۸۲ ج، ص ۲ و ۱۷۲ و ۲۴۱). اشو با تمجید از نیچه که مرگ خدا و دین را اعلان کرد، اظهار می‌کند که دین کهنه از میان رخت بسته است و دینی جدید با قرائتی نو در عالم به وجود آمده و خصوصیت دین نوین این است که «در ایده خدای تازه، خدا نام دیگر زندگی است؛ شور زندگی است...؛ همواره به یاد داشته باش دین عبوس نیست؛ دین شاد و سرخوش است؛ دین بیشتر به آوازی می‌ماند تا به قیاسی منطقی...؛ دیندار به رقصنده‌ای می‌ماند که جایی نمی‌رود، اما در هر حرکت خود دنیایی از معنا و زیبایی می‌آفریند. خدایی که می‌رقصد؛ رقصی که نیایش است» (اشو، ۱۳۸۲ ج، ص ۴۲-۴۵؛ همو، ۱۳۸۲ ج، ص ۲۶۷-۲۶۸).

نیست و نمی‌تواند نوری جاودانه در انسان به وجود آورد. وقتی دین، انسان را به انجام احکام امر کند، افرادی به وجود خواهند آمد که با عشق و دلدادگی سروکار ندارند. این افراد همانند انسان‌های کوری‌اند که با عصا جابه‌جا می‌شوند؛ درحالی که عشق می‌تواند جانشین خوبی باشد. او با ادعایی اغراق‌آمیز معتقد است عشق، حکم بنیاد، منبع و تمامی احکام و تکالیف را بر عهده دارد و برای این سخن خود به حکایتی که از آگوستین نقل شده، استناد می‌کند: «روزی مردی از آگوستین قدیس پرسید: آیا می‌توانی به من حرفی را بیاموزی که آن حرف چکیده همه احکام تمامی ادیان دنیا باشد؟ او چند لحظه سکوت کرد و چشمانش را بست، مدتی گذشت و چیزی نگفت؛ سپس به آرامی چشمانش را باز کرد و گفت: عشق، اگر عاشق باشی، هر کاری که می‌کنی درست است. عکس این امر نیز صادق است؛ یعنی اگر عاشق نباشی، هر کاری که بکنی باطل است» (اشو، ۱۳۸۲ ج، ص ۱۷۵-۱۷۶).

به اعتقاد اشو میلیون‌ها انسانی که در کلیساها، معابد و مکان‌های مقدس دیگر، ظاهراً مشغول عبادت و ذکر نام خداوند هستند و بدین طریق با خداوند ارتباط برقرار کرده‌اند تا الهامات او را بشنود؛ اشیاء را آنچنان که هستند، مشاهده کنند و یا تپش‌های هستی بخشش را از درون احساس کنند؛ همه در خطا و اشتباه به سر می‌برند. اشو معتقد است عبادت‌های ظاهری و بدون روح، چیزی جز ادای کلمات تو خالی نیستند و انسان‌ها صرفاً با صحبت با خدا بدون درک و تجربه حقیقی او، مانند فرد ناشنوایی هستند که اگر تا ابد هم راجع به نت‌های موسیقی صحبت کند، لذتی از موسیقی نخواهد برد. افراد دیندار نیز با عبادت‌های خود تنها اعتقادی سطحی پیدا می‌کنند؛ ولی با این اعتقاد قادر به شناخت کامل او نمی‌شوند (اشو، ۱۳۸۱ الف، ج ۱، ص ۲۰-۲۴). توصیه وی برای نیایش و تشکر از خداوند این است که افراد به رقص، آواز و شادی بپردازند: «ما برای سپاس خداوند چه کاری جز رقصیدن، آواز خواندن و عشق ورزیدن می‌توانیم انجام دهیم؟» (اشو، ۱۳۸۳ الف، ص ۲۶۶)

به باور وی، طبیعی بودن کمک می‌کند که فرد، دیندار و مذهبی بشود. طبیعی بودن یعنی هر انسانی سعی کند نقاب از چهره خود کنار بزند و هر آن‌گونه که دلش می‌خواهد باشد؛ نه آن‌طور که دیگران و ادیان می‌گویند: «خودت باش، بی‌هیچ قید و بند، بی‌هیچ اسارتی؛ تنها خودت باش» (اشو، ۱۳۸۲ ب، ص ۶۵). او مریدانش را تشویق می‌کند که خود را با طبیعت هماهنگ سازند و مطابق آن عمل کنند: «... گه‌گاه که کنار درختی نشسته‌ای، آگاهانه با طبیعت همساز شو؛ با آن یکی شو؛ بگذار مرزها محو گردند؛ حل شوند.

درخت شو، سبزه شو، باد شو و ناگهان وقوع چیزی را که هرگز برایت رخ نداده است، خواهی دید؛ تو به عالم توهم و خلسه قدم می‌گذاری، توهم دیدگانت را پر می‌کند؛ درختان سبزتر از همیشه و گل‌های سرخ‌تر از همیشه... و همه چیز درخشان به نظر می‌رسد» (اشو، ۱۳۸۰ پ، ص ۵۳؛ همو، ۱۳۸۲ ب، ص ۴۹؛ همو، ۱۳۸۲ ت، ص ۱۰۰). اشو ادیان دیگر را به این دلیل که ارتباط بشر را با طبیعت و هستی قطع کرده‌اند، نفی و نکوهش کرده و نه تنها دین، که زندگی را چیزی جز برقراری ارتباط با طبیعت و هستی نمی‌داند (اشو، ۱۳۸۰ ت، ص ۳۲؛ همو، ۱۳۸۳ ت، ص ۱۴۳).

نکته دیگر در باب دین این است که اشو به شدت و با دلایل به ظاهر مختلف به مخالفت با ادیان دیگر مثل یهودیت (اشو، ۱۳۸۰ ث، ص ۸۵)، اسلام و خصوصاً مسیحیت و کلیسا می‌پردازد. در یک‌جا سخنان کشیشان را نه امور معنوی، بلکه پرت و پلا خوانده و از اینکه مریدانش بخواهند به حرف‌های آنان گوش سپارند، نهی می‌کند (اشو، ۱۳۸۰ ب، ص ۱۲۵).

علت دیگر این است که آنان در نظر وی نسردهنده غم و اندوه هستند، تا اینکه بخواهند طراوت، سرور و شادی را گسترده باشند (اشو، ۱۳۸۰ ب، ص ۲۳۸؛ همو، ۱۳۸۲ ج، ص ۸۳-۸۴).

دلیل سوم او این است که ادیان و مذاهب رسمی به مخالفت با سکس و زندگی آزاد جنسی پرداخته‌اند و مانع بزرگ بر راه روشن‌بینی به وجود آورده‌اند (اشو، ۱۳۸۱ ت، ص ۹۶).

دلیل چهارم اشو بر نفی مذاهب و کشیشان این است که او این افراد را مانع رسیدن مستقیم به حقیقت برمی‌شمارد و معتقد است کاهنان معابد و کشیشان مانع رویارویی مستقیم و بدون واسطه مردم با حقیقت می‌شوند و معتقدند بشریت باید از طریق تفسیر و تعبیری که آنها انجام می‌دهند با حقیقت مواجه شوند (اشو، ۱۳۸۱ ت، ص ۱۰۹ و ۱۱۱).

دلیل دیگر او این است که به عمل و کردار خود مسیح و بودا تمسک می‌کند. اشو معتقد است دلیل به صلیب رفتن عیسی، عدم عضویت او در نهاد یهودیت و مسیحیت است. عیسی و امثال او خود در قالب هیچ مکتبی درنیامند و سعی کردند به صورت فردی، کار خود را دنبال کنند (اشو، ۱۳۸۲ ج، ص ۲۹۱).

عامل دیگری که اشو در بیان خود به آن اشاره کرده و نقص جینسیسم، بودیسم و رهبانیت مسیحیت را به سایر ادیان تسری داده، این است که این مذاهب درب زندگی را به روی مردم بسته و مانع از پذیرش تمامی ابعاد زندگی شده‌اند و مردم را دعوت به فقر و رهایی از دنیا

همهانگ سازند؛ صلاحیت اعطاء ثواب را دارند و برعکس هرچه خود را از این امور دور کنند، گناه کار هستند (اشو، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۸۶).
اشو مریدان و کودکان آنها را به این امر توصیه می‌کند که از گوش سپردن به توصیه، امر و نهی کشیشان، مذهبیین، والدین و وجدان خود دست بردارند و سعی کنند طبیعی رفتار کنند. وی گناه و احساس ناشی از آن را زاییده همین اقشار به حساب می‌آورد و به شدت به مقابله با آن فرامی‌خواند (اشو، ۱۳۸۳ الف، ص ۲۳۴-۲۳۷).

او با نقد باور متدینین که با برداشتی اقتصادی و بخل آمیز به دین و خدا نظر دارند؛ معتقد است انسان‌ها نباید با حالت کاسب‌کارانه به عبادت و نیایش بپردازند؛ به این معنا که آنها عبادت خدا را انجام دهند تا در مقابل، خداوند نیز به آنها پاداش بدهد و اگر کار بد کنند، چیزی گیر آنها نخواهد آمد و به جهنم بروند. در واقع، به باور اشو خداوند همچون مذهبیین اقتصادی فکر نمی‌کند و با انسان‌ها عاشقانه عمل می‌کند و آنها را می‌بخشد (اشو، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۳۳).

در باب بهشت و جهنم نیز او تفسیر خاصی از آنها ارائه می‌کند و برخلاف مؤمنان ادیان ابراهیمی معتقد است که جایی به نام بهشت یا جهنم وجود ندارد. وی اعتقاد دینداران ادیان در این باب را درست نمی‌داند و آن را حاصل ترس، آرزو، جاه‌طلبی، حرص، تنهایی و... به‌شمار می‌آورد. او به صراحت بهشت و جهنم را ساخته ذهن بشر می‌داند (اشو، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۴؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۴۷-۱۴۸؛ همو، ۱۳۸۲، ص ۹۲). او برای این مطلب از یک حکایت نیز استفاده کرده و می‌گوید: «روزی چنین اتفاق افتاده که تمبرلین، شهر ملانصرالدین را فتح کرد... اولین کاری که کرد این بود که ملا را به حضور خویش فراخواند و به او گفت: من داستان‌های بسیاری درباره قدرت‌های پنهان و اسرارآمیز تو شنیده‌ام؛ آیا حقیقت دارد؟ ولی سعی کن به من دروغ نگوئی؛ زیرا من آدم بسیار بی‌رحمی هستم و اگر دروغ بگویی فوراً سرت را از بدنت جدا می‌کنم. آنگاه شمشیرش را از غلاف بیرون کشید. ملا به پایین نگاه کرد و گفت: من می‌توانم جهنم را در قعر زمین ببینم. در آنجا شیطان در حال شکنجه دادن مردم است و آتش بزرگی برپاست؛ و سپس به بالا نگاه کرد و گفت: نگاه کنید، من بهشت را می‌بینم که در آنجا خداوند بر تخت زرین بزرگی نشسته و فرشتگان درحالی که اطراف او می‌رقصند و می‌خوانند، حمد و ثنای او را می‌گویند. تمبرلین گفت: تو چگونه چنین چیزهای عجیبی را می‌بینی؟ و سر این معجزه چیست؟ ملا گفت: سری در کار نیست؛ علتش فقط ترس است، من چیزی نمی‌بینم. تو

می‌کنند. اشو به شدت با فقر و کناره‌گیری از دنیا به مخالفت می‌پردازد و از مریدان خود می‌خواهد از تمام نعمت‌های دنیا بهره‌گیری کند و خود را از چیزی محروم نسازند. او با نفی ریاضت و رهبانیت، معتقد است باید تمامی ابعاد زندگی را پذیرفت و از آنها کناره‌گیری نکرد. اشو اظهار می‌کند که دین هیچ ربطی به رهبانیت و ریاضت ندارد و این امور، زاده اذهان مبتلا به مازوخیسم است. رهبانیت، از دید او نوعی بیماری و شکنجه کردن خود است. اما با وجود این، مردم در طی قرن‌ها و سالیان، این مازوخیست‌ها را قدیسین و اولیاء انگاشته‌اند؛ کسانی که به گفته اشو به روان‌درمانی محتاج بوده و هستند (اشو، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۸۴ و ۸۵، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۴۱ و ۲۴۶). او با نگاهی بسیار بدبینانه به کشیشان و راهبان معتقد است که آنها کار شیطان در گمراهی انسان‌ها از حقیقت و مسیر رسیدن به خداوند را بر عهده گرفته‌اند و با این عمل خود اسباب بیکاری شیطان را فراهم کرده‌اند (اشو، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۰۵). اشو مذاهب موجود در جهان را مذاهبی دروغین برمی‌شمارد و معتقد است علی‌رغم وجود میلیون‌ها انسان مذهبی در دنیا، آنچه بیش از همه جلوه‌گری می‌کند دروغ، حيله، کینه و... است؛ چراکه از دل مذاهب دروغین و افراد فاسدی که به تبلیغ آنها می‌پردازند، چیزی جز این امور بیرون نخواهد آمد (اشو، ۱۳۸۰، ص ۳۹).

نکته عجیب در سخنان وی این است که افراد می‌توانند جهت تقویت اراده و باور به توانایی‌های خود، گه‌گاه به مخالفت با خداوند بپردازند و علیه خواست او عمل کنند: «حتی در مقابل خداوند بایستید؛ و البته گاهی زیباست که حتی با خداوند هم مخالفت ورزید. این طور مستحکم می‌شوید در غیر این صورت سست و بی‌اراده باقی می‌مانید» (اشو، ۱۳۸۰، ص ۲۶).

۳. ثواب و عقاب، بهشت و جهنم

اشو تعریفی متفاوت از ثواب، عقاب و گناه ارائه می‌دهد. به نظر او تنها چیزی که درخور نام گناه است، این است که در این دنیای خوب، زیبا و سرشار از شگفتی‌ها زندگی کنیم، اما چنان منقبض، بسته و گرفته باشیم که زندگی نتواند از هیچ منفذی خود را به ما برساند. «ثواب چیست؟ ثواب، شور زندگی است؛ گشودگی به بیکران است؛ هم‌نفسی با هستی است؛ قسمت کردن نان و زمان و زمین و امید و ایمان و شادمانی و عشق با دیگران است» (اشو، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۹۸). به عبارت دیگر، اگر افراد بتوانند از امکانات دنیا استفاده کنند و به شادی بیشتری برسند، آواز بخوانند و به تماشای رود و... بنشینند و خود را با طبیعت

درباره آغاز و انجام هستی پاسخ می‌گویند و راه دستیابی به مقصود آفرینش را می‌نمایانند» (یوسفیان، ۱۳۹۰، ص ۱۳).

۲. شاید در چند دهه گذشته نیازی به تعریف از دین احساس نمی‌شد؛ اما با توجه به گسترش علوم و به‌وجود آمدن علوم میان رشته‌ای و... که بحث‌ها و مناظرات فراوانی را به‌وجود آورده‌اند، تا زمانی که بر سر تعریف دین توافقی حاصل نشود، نتایج مطلوبی حاصل نخواهد شد. برای نمونه بحث از دین و اخلاق، علم و دین، دین و سیاست، فلسفه دین، روان‌شناسی دین، جامعه‌شناسی دین و یا هنر دینی، رسانه دینی، تربیت و آموزش دینی و... مباحثی هستند که باید ابتدا منظور از دین در آنها به‌طور واضح مشخص شود.

۳. آنچه در تعریف دین باید مورد توجه قرار بگیرد این است که بین دین به‌عنوان پیام الهی که برای انسان فرستاده شده است و حقیقتی مستقل از اوست، با دین به‌عنوان واقعیتی فردی و یا اجتماعی که در زندگی انسان‌ها در نظر گرفته می‌شود (دینداری و تدین) فرق نهاده شود. سخنان /شو غالباً منعطف به تدین و دین‌ورزی انسان‌هاست و حال آنکه، آنچه مقصود متکلمان و متولیان دینی است، معنای نخست است. بر همین اساس می‌توان تعریفی جامع و درست از دینی همچون اسلام ارائه داد که طبق آن، دین مجموعه‌ای از «بایدها و نبایدها» و «هست و نیست‌ها» است که از طرف خداوند متعال ناظر به احکام، اخلاق و عقاید بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده، می‌باشد.

۴. دلیل اول او بر عدم امکان تعریف دین، نامتناهی بودن و بی‌حد و اندازه بودن گستره و قلمرو دین است. در بررسی این سخن باید گفت چون نوع نگاه او به دین این است که دین یکی شدن با هستی است، و برای هستی و عالم وجود انتهایی متصور نیست؛ پس تعریفی نمی‌توان از دین ارائه داد. اما باید گفت هرچند بر فرض وجود و هستی نامتناهی باشد؛ اما این سبب نمی‌شود نتوان تعریفی برای دین ارائه داد؛ چراکه آنچه بی‌نهایت است، مصادیق و جلوه‌های هستی است، نه حکم، ارزش، اصول و قواعد ناظر به آنها؛ چراکه برای یک اصل و ارزش می‌توان بی‌حد و حصر مصداق فرض کرد.

۵. دلیل دوم او بر عدم امکان تعریف از دین، تجربه درونی دانستن آن است؛ که در این زمینه هم باید خاطر نشان کرد که اولاً، صرف تجربه نامیدن دین سبب نمی‌شود که نتوان از آن تعریفی ارائه داد؛ چنانکه برخی دین را تجربه به‌حساب آورده و برای آن تعریف هم ذکر کرده‌اند؛ ثانیاً، این متعلق تجربه است که احتمالاً برای هر فردی به‌طور متمایز ظاهر می‌شود، نه خود مقوله دین؛ بلکه دین تعریف خود را دارد.

شمشیرت را غلاف کن، تا تمام این تصورات از میان برود؛ این حرف‌ها را فقط از روی ترس می‌گویم» (اشو، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۲).

اشو معتقد است بهشت مکانی نیست که انسان بخواهد به آنجا برود؛ بلکه بهشت درون خود انسان‌هاست و با تغییر و رشد افراد در درون خود آنها شکل می‌گیرد (اشو، ۱۳۸۳، ص ۴۳؛ همو، ۱۳۸۲، ص ۹۳-۹۴؛ همو، ۱۳۸۲، ص ۱۶۳). بهشت در اندیشه اشو هنگامی است که فرد احساس می‌کند خداوند و طبیعت با او همراه هستند؛ زمانی که فرد احساس می‌کند ستارگان، درختان، پرندگان و سایر موجودات در یک هماهنگی با هستی به پیش می‌روند. اما جهنم در نقطه مقابل این دیدگاه قرار دارد؛ وقتی به هر دلیلی انسان‌ها حالت انزوا و غم داشته باشند و ارتباطی با جهان پیرامونی‌شان وجود نداشته باشد، جهنم به‌وقوع پیوسته است (اشو، ۱۳۸۱، ص ۱۳۶). بنابراین همین دنیاست که محل وجود بهشت و جهنم است، نه مکانی در سرای اخروی که در متون مقدس دینی به آنها اشاره شده است (اشو، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲-۱۲۳؛ همو، ۱۳۸۳، ص ۱۷۸).

نقد و بررسی

الف) در باب تعریف دین

۱. در مورد اینکه /شو دین را قابل تعریف نمی‌داند؛ باید دانست که این امر بستگی به نوع ورود افراد به مسئله تعریف دین دارد و اینکه چه مرام‌ها، مسالک، آیین‌ها و... را دین بنامند. مثلاً آیا شیطان‌پرستی، اومانیسیم، بودیسم و... جزء ادیان به‌حساب آورده شوند، یا خیر؟ اگر هر مرام و مسلکی، چه معتقد به حقیقت غایی باشند و چه نباشند و یا معتقد به خالق برای جهان باشند و چه نباشند و... وارد دایره و گستره دین شود، آنگاه واقعاً به‌دست آوردن تعریفی جامع که شامل تمامی آنها شود، تقریباً بسیار سخت خواهد بود و شاید هم نتوان چنین امری را که جامع و مانع باشد، محقق ساخت و تنها به «نوعی راه و رسم زندگی» بودن اکتفا شود (پترسون و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۱۸-۲۰). لیکن می‌توان با ایجاد دسته‌بندی؛ مانند مکاتب الهی، مکاتب الحادی، مکاتب معتقد به حقیقت غایی و... برای ادیان و مسلک‌های متفاوت و با توجه به وجوه اشتراک و افتراق آنها برای هر دسته تعریفی ارائه کرد. براین‌اساس برخی تعاریف کلی نیز ارائه شده که می‌توانند تا حدی راهگشا باشند؛ مانند تعریف دین به «مجموعه‌ای از اعتقادات، اعمال و احساسات فردی و جمعی که حول محور حقیقت غایی تحقق یافته است» (پترسون و دیگران، ۱۳۹۳، ص ۲۰)؛ و یا «مجموعه‌ای از آموزه‌ها که به پرسش‌های اساسی انسان

هرچند تعریف به احساس درونی شود که در این صورت متعلق این احساس و نوع بروز و ظهور آن می‌تواند متفاوت باشد.

ب) در باب حقیقت دین و مذهب

۱. اینکه اشو دین را ارتباط با هستی (طبق برخی تعریف‌هایش، همان خدا) و احساس هماهنگی با آن می‌داند و راه آن را تجربه دورنی برمی‌شمارد، مستلزم آن است که برای ارزیابی ادیان، مذاهب و آموزه‌های هر یک، هیچ‌گونه معیار همگانی وجود نداشته باشد. در نتیجه، مسئله صدق یا کذب درباره ادیان مختلف، منتفی خواهد شد؛ چراکه بر پایه نگرش او، دین احساسی درونی و شخصی به حساب خواهد آمد و از این رو، قابل آموزش و تبیین نخواهد بود. بدین ترتیب راه تشخیص حقیقت از خطا و ادعای صادق از کاذب سد شده و نمی‌توان به دین حقیقی دست یافت.

به بیان دیگر، اگر دین صرف احساس و تجربه باشد، دست یافتن به دین حقیقی در بین ادیان و مذاهب مختلف ممکن نخواهد بود؛ چراکه امور احساسی از سنخ علم، شناخت و معرفت نیستند؛ بلکه از سنخ هستی به حساب می‌آیند و به همین دلیل قابل صدق و کذب نیستند؛ چراکه صدق و کذب در باب قضایا و مطابقت آنها با محکی و واقعیت خود مطرح می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ الف، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰).

۲. یکی دیگر از لوازم دیدگاه اشو، کثرت‌گرایی است؛ چراکه اگر حقیقت دین پیوند با هستی از راه تجربه درونی باشد؛ از آنجاکه این تجربه و احساس قابل اتصاف به صدق یا کذب نیست؛ پس هر احساسی، حقیقی خواهد بود و یا دست کم، بهره‌ای از حقیقت خواهد داشت؛ در نتیجه همه مکتب‌ها، ادیان و مذاهب بهره‌ای از حقیقت خواهند داشت، ولو اینکه شیطان‌پرستی باشد. از طرف دیگر، طبق این لازمه، اشو نباید به نقد ادیان دیگر پردازد و حال آنکه بارها ادیان دیگر را نقد کرده و پوچ دانسته است.

۳. نقد دیگر بر دیدگاه اشو این است که چون در این نگرش، منبع رسیدن به دین یعنی یکی شدن با هستی را تجربه یا احساس شخصی و درونی می‌داند و احساس، امری غیر معرفتی است، لوازم یا پیامدهایی نادرستی دارد؛ از جمله اینکه ترجیح دین یا مذهبی بر ادیان و مذاهب دیگر ناممکن، و باب بحث و گفت‌وگو بین ادیان بسته می‌شود و نیز زمینه‌گزینش یا تغییر دین از بین می‌رود و مرز میان هدایت و گمراهی، ایمان و کفر برداشته می‌شود؛ در حالی که هیچ‌یک از ادیان به این پیامدها ملتزم نمی‌شوند.

۴. نکته اساسی قابل تأمل و تذکر این است که دین برخلاف آنچه اشو در مبانی خود (نفی عقل، ذهن و...) پذیرفته است، هویتی مفهومی نیز دارد و حقایق و آموزه‌های آن فهم‌پذیر و قابل ارائه در قالب مفاهیم هستند. نفی چنین هویتی از دین و مستقل‌پنداشتن آن از مفاهیم، عقاید و گزاره‌ها، معنایی ندارد. ادیان، گزاره‌ها و قضایای بسیاری دارند و خود برای انسان‌ها مفهوم‌سازی‌هایی می‌کنند. آنها به مخاطبان خود بینش می‌دهند و نظامی از معنا را برایشان فراهم می‌سازند و از طریق فطرت، امور بدیهی و... انسان را به آن نظام هدایت می‌کنند. ادیان مختلف می‌کوشند تا باورها و اعتقادات انسان را درباره خودشان، خدا و جهان تصحیح کنند و نظام معنایی صحیحی به آنها ارائه دهند. به عبارت دیگر دین دارای مراتب است و در مرتبه مادون خویش که به انسان عرضه می‌شود، هویت مفهومی دارد.

۵. در نوع دینی که توسط اشو مطرح شد، هم بعد اعتقادی و هم بعد عملی شریعت (عبادات و مناسک) تضعیف شدند. اشو عبادت و نیایش را به هر عملی مانند رقص، شعر، عشق، خنده و... که انسان را به احساس ارتباط با هستی نزدیک کند، تسری می‌دهد؛ حال آنکه ملاک اینکه این امور واقعاً در سعادت انسان اثر بخشی مثبت دارند را باید ابتدا از راه عقل و در ادامه از بیان خالق حکیم عالم به دست آورد. عبادت و نیایش یعنی اظهار بندگی، ستایش و خضوع در برابر ایجادکننده و ابقاءکننده عالم (خداوند متعال). عقل انسانی در ابتدا از راه استدلال پی به وجود خالق حکیم می‌برد و سپس حکم به عبادت و نیایش این موجود می‌کند. خود خالق عالم نیز از راه وحی، نحوه این نیایش و مناسک مربوط به آن و راه رسیدن انسان به کمال نهایی را بیان می‌دارد تا انسان بر اثر خطا و شهوت راه اشتباه را سیر نکند و بتواند به بهترین حالت ممکن دست پیدا کند. در این مسیر که انسان سراسر ضعف و کاستی به دنبال کمال خویش است؛ عشق به امور مختلفی پیدا می‌کند که آنها را کمال یا زمینه رسیدن به آن می‌پندارد و حال آنکه شور، سرور و عشق حقیقی در وصال به کمال مطلق و ارتباط با آن است. انسان از هر مسیری نمی‌تواند وجود سراسر نیاز خویش را به کمال نامتناهی مرتبط سازد و باید معیارهایی که توسط خود موجود کامل مطلق و نیز عقل بیان می‌شوند را رعایت کند.

اعمال، مناسک و مراسمات، از فروع و ضروریات دین اسلام هستند و نمی‌توان این بعد را در دین نادیده گرفت یا از اهمیت و نقش آن کاست. یکی از بخش‌های بنیادی دین، بخش احکام، اعمال، و فروع عملی، اخلاقی و حقوقی است. دین از سه بخش تشکیل شده است:

گرایش‌ها و بینش‌ها، اعمال و عقاید، امور اجتماعی، فردی و خانوادگی و... دارد و صرف اتحاد با هستی را نمی‌توان دین دانست.

۸/ شو در سخنانی دین را عشق، سرور و اموری از این دست نیز می‌داند و به همین دلیل برای عبادت و نیایش معنای جدیدی می‌کند که دارای جنبه‌های مختلف مثل سکس و شعر و بازی و... نیز هست؛ در این زمینه باید گفت علت اصلی تأکید این افراد بر چنین اموری به‌عنوان عبادت، جمع کردن مریدان بیشتر و ترویج دادن معنویت خود در مقابل ادیان درست و حقیقی است؛ چراکه ادیان حقیقی مانند اسلام براساس کمال واقعی انسان، باید و نبایدهایی را در نظر گرفته‌اند که اگر کسی با اختیار خود بخواهد به کمال مطلوب الهی برسد باید این امور را انجام دهد. اما چون اکثر انسان‌ها از روی شهوت، تنبلی و... نمی‌خواهند تن به احکام دینی بدهند، دنبال معنویت‌هایی می‌روند که برآورنده امیال حیوانی آنها باشد و الا اگر قرار است انسان به سعادت حقیقی خود برسد، باید راهی را طی کند و عبادات و نیایش‌هایی را انجام دهد که توسط خالق عالم برایش در نظر گرفته شده است.

ج) در باب ثواب و عقاب، بهشت و جهنم

۱) در باب این مفاهیم باید دانست که/شو منظور خود را با توجه به مبانی پذیرفته‌شده‌اش مثل تعریف دین و حقیقت آن و آنچه در فرهنگ و ادیان هندی موجود است را بیان می‌کند (هینلز، ۱۳۸۹، ص ۱۰۳-۱۳۳؛ منسکی و دیگران، ۱۳۷۸، ص ۳۹-۵۶). به عبارت دیگر، چون وی دین را اتصال با هستی و نیز جنبه‌ای از عشق و شور دانست؛ لذا اگر کسی به این حالات در این دنیا دست یابد، گویا که در بهشت است و الا در جهنم خود سکونت دارد. اما چنانچه مشخص شد، تعریف و حقیقتی که/شو برای دین بیان می‌کند، درست نیست.

۲) از سوی دیگر این اصطلاحات در ادبیات ادیان ابراهیمی خصوصاً اسلام، معنی و مفهوم ویژه خود را دارند. ثواب و عقاب در واقع همان بازتاب و نتیجه اعمال اختیاری انسان در این دنیاست. یعنی با توجه به کمال حقیقی که برای انسان در نظر گرفته شده، ابزار بینشی، گرایشی و توانشی لازم و موردنیاز نیز توسط خداوند در اختیار انسان قرار گرفته است تا بتواند با انتخاب‌های خود به آن مقصود دست یابد. بنابراین انسان‌ها با تک‌تک اعمال خود که یا در حال تقرب به آن هدف متعال هستند و یا در حال بعد و دوری از آن، مستحق ثواب (پاداش) یا عقاب نسبت به اعمال خود می‌شوند.

عقاید، احکام و اخلاق. اخلاق و احکام مربوط به بعد عملی دین‌اند و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان نقش آنها را در دین نادیده انگاشت. به‌ویژه با توجه به مبانی عقلی پذیرفته شده در فلسفه و حکمت اسلامی که مطابق آن، خداوند متعال با توجه به علم مطلق خویش بر کمال حقیقی انسان‌ها، این اعمال و مناسک را برایشان در نظر گرفته است.

۶ تمامی نواقص و مشکلات به‌وجودآمده برای معنویت‌ها و مکتب‌های اینچینی، ناشی از ناتوانی در تثبیت و تحکیم نقش عقل در دین و معنویت یا نادیده گرفتن آن است. درحالی‌که انسان می‌تواند با نگاهی برون‌دینی، چگونگی اندیشیدن درباره خود، مبدأ خویش و برنامه سعادت خود را با معیاری معتبر بررسی کند. عقل و استدلال عقلی، مهم‌ترین نقش را برای اثبات آموزه‌های اعتقادی و نفی دیدگاه‌های رقیب آنها دارند. عقل راهی برای شناخت حقایق و ازجمله، شناخت بنیادی‌ترین اصول اعتقادی دین است. مبدأ هستی کیست؟ غایت و پایان زندگی چیست؟ ابزار کسب معرفت کدامند و آیا برای شناخت راه صحیح هدایت کافی‌اند؟ از چه راهی می‌توان برنامه صحیح و سعادت‌آفرین زیستن را شناخت؟ اینها سؤالاتی هستند که عقل انسان می‌تواند پاسخ آنها را بدون پیش‌فرض و جهت‌گیری به دست بیاورد و به این نتیجه برسد که راه‌های عادی شناخت به‌دلیل محدودیت‌هایی که دارند، نمی‌توانند نیاز انسان را برطرف کنند؛ لذا باید راهی غیر از این راه‌های عادی برای شناخت راه سعادت و کمال وجود داشته باشد که همان وحی و دین است. امری که هم باید و نباید و هم هست و نیست‌ها را از طرفی مطابق حکمت الهی و نیز علم بی‌نهایت خداوند بر مخلوقاتش بیان می‌دارد و از طرف دیگر هم، شناخت از انسان، نیازهای او و نحوه درست زندگی‌اش برای رسیدن به هدف مطلوب دارد.

۷. تعریف و حقیقتی که/شو از دین ارائه می‌دهد هر دو مخدوش هستند؛ چراکه شناخت هستی و خدای احساس وابستگی، تقرب و اشتیاق به آنها، نهایتاً غایت دین هستند، نه خود آن. دین در حقیقت راهی است برای دستیابی به این اهداف متعالی، که البته هم راه را و هم هدف را می‌توان با توصیف و تبیین شناخت و در زندگی به کار بست تا به مقصد رسید. دین هم ابعاد بینشی دارد و هم دارای ابعاد گرایشی است. از نظر دین، رستگاری انسان منوط به بینش‌های ویژه‌ای است که این رستگاری بدون ایمان بدان‌ها ممکن نیست. با نگاهی به آموزه‌ها و گزاره‌های دین و تفحصی در آنها، بدین نتیجه می‌رسیم که دین خود نظامی ویژه و برنامه‌ای اختصاصی برای همه ابعاد وجودی انسان، اعم از

می‌کند که البته با توجه به قبول کثرت‌گرایی از سوی وی، همه پیروان ادیان می‌توانند با عمل به دین مقبول خود، کارکردهای دین را احساس کنند. وی معتقد است دین برای انسان‌ها دارای فوایدی است که امور ذیل از جمله آنهاست:

الف) شکوفا کردن عشق در درون انسان‌ها: یکی از کارکردها و وجوه نیاز انسان‌ها به دین این است که دین سبب می‌شود زندگی جنبه عاشقانه یافته و سرتاسر زندگی بشر پر از عشق شود (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۱۱۱).

ب) بی‌ذهنی: یکی دیگر از کارکردهای دین در اندیشه/اشو این است که دین ذهن انسان را کنار می‌زند و سبب می‌شود انسان‌ها از دست این مزاحم همیشگی رهایی پیدا کنند و بتوانند به روشن‌ضمیری برسند. در صورت کنار رفتن ذهن است که تازه انسان‌ها معنای واقعی زندگی را درک خواهند کرد و پی به اسرار واقعی آن خواهند برد (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۸۹).

ج) شور و شادی: یکی از کارکردهایی که دین و مذهب باید در زندگی انسان داشته باشند این است که فرد دیندار هر روز دارای شادی و خوشحالی بیشتری شود. اگر دین متدینان را افرادی عبوس و گریان و... بار بی‌آورد، اصلاً در نظر/اشو نمی‌توان آن را مذهب نامید؛ چراکه مذهب حقیقی در اندیشه او چیزی است که به زندگی نشاط و خنده بیشتر آورد (اشو، ۱۳۸۰ الف، ص ۱۳۰؛ همو، ۱۳۸۲ ج، ص ۱۴۰؛ همو، ۱۳۸۳ الف، ص ۲۲۰).

د) بی‌نفسی: در مورد این وجه نیاز می‌گوید: «تنها وظیفه مذهب این است که یاری‌تان کند نفس خود را از میان بردارید و در آن لحظه که به درون خود نگاه می‌کنید، خود و نفس‌تان را نمی‌یابید؛ فقط سکوت محض و خلاً کامل، جوهر معنوی در شما مستقر می‌شود» (اشو، ۱۳۸۲ ح، ج ۲، ص ۶۶).

نقد و بررسی

۱. بیشترین تلاش افرادی چون اشو درباره دین این است که هویت، کارکرد و قلمرو دین را از قلمرو اخلاق، عقل و فلسفه، متمایز و دین را بر احساس و تجربه درونی مبتنی کنند، و آن را از دسترس ذهن، فهم، اندیشه و تعقل دور سازند. این افراد بر پایه چنین رویکردی به دین، آن را با اندیشه، مفهوم و آموزه، بی‌ارتباط و در نتیجه نامؤختنی و شخصی می‌دانند. اما چنانچه قبلاً نیز اشاره شد؛ با سیری در دین اسلام و نگاهی به بخش‌های گوناگون آن و تأمل در متون اسلامی،

بهشت و جهنم نیز مکان‌هایی هستند که این ثواب و عقاب در آنجا به وقوع خواهد پیوست. در اسلام اصل وجود معاد و آخرت، با دلایل عقلی، اما جزئیات و خصوصیات دیگر آنها با دلایل نقلی، مثل قرآن کریم و روایات اهل‌بیت^ع اثبات می‌شود (حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۲۸-۴۰۰؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۱۰-۳۱۰).

۳. اشو عبادت مؤمنان و متدینان را از روی ریا، ترس، کاسب‌کاری و... دانسته و معتقد است وجود ثواب و عقاب مردم را اینچنین بار آورده است. در این باره باید گفت هرچند وجود افرادی که خدا را به سبب دلایل ذکرشده عبادت و نیایش می‌کنند را نمی‌توان نفی کرد؛ اما برای روشن شدن اصل بحث صرفاً به نقل حدیثی از امیرمؤمنان علی^ع اکتفا می‌شود. ایشان می‌فرمایند: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَلَيْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَلَيْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَلَيْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۴۶)؛ حضرت عبادت خداوند را سه نوع می‌دانند: دسته اول کسانی‌اند که خداوند را به‌خاطر بهشت و نعمت‌های آن پرستش می‌کنند، که کار این افراد مانند عمل تجار است. دسته دوم خداوند را به‌خاطر ترس از جهنم و عذاب عبادت می‌کنند، که این عبادت هم عبادت بندگان و عبدهاست. دسته سوم افرادی که خداوند را به‌خاطر خود ایشان و شکر از نعمات و... ستایش می‌کنند و عبادت حقیقی همین کاری است که اینان انجام می‌دهند. همان‌طور که در حدیث دیده می‌شود، امام^ع انگیزه‌هایی چون ترس از جهنم و طمع ورود به بهشت را نیز عبادت به حساب می‌آورند؛ هرچند عبادت حقیقی این است که از روی محبت، عشق و شکر صورت پذیرد. علاوه بر این در نوع عبادتی که/اشو مطرح می‌کند نیز کاسب‌کاری دیده می‌شود؛ چون او هم هدف از دینداری موردنظر خود را پیوست با هستی می‌داند و این هم توقع از عبادت/اشویی است. حقیقت این است که هیچ فعلی از انسان صادر نمی‌شود جز اینکه انسان توقع دارد که با انجام آن فعل نتیجه‌ای حاصل شود؛ پس آن نتیجه و نیت فاعل است که ارزش کار را تعیین می‌کند.

۴. کارکرد دین

در این بحث سؤال این است که دین دارای چه آثار و فوایدی در زندگی انسان‌هاست؟ لذا افراد مختلف با توجه به تعریفی که برای دین عرضه می‌کنند، کارکردهای متفاوتی برای دین قائل هستند. اشو نیز در سخنان خود برای دین و مذهب کارکردهایی را ذکر

عادی شناخت، برای رسیدن به کمال و سعادت ابدی راه دیگری را پیش روی انسان ننهد، آفرینش وی عبث و خلاف حکمت خواهد بود» (مصباح یزدی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۳).

۳. علاوه بر مسئله ذکر شده که مهم‌ترین کارکرد دین است، کارکردهای فردی و اجتماعی دیگری نیز بیان شده که معنابخشی به زندگی، تقویت صبر و بردباری، فرونشاندن عطش جاودانگی، کاهش اضطراب و نگرانی، برقراری وحدت و یکپارچگی، تأمین عدالت، تنظیم روابط اجتماعی، بیان فضایل و ردائل اخلاقی و... برخی از آنها می‌باشند (همان، ص ۹۹-۱۱۵؛ طوسی، ۱۴۰۵، ص ۳۶۱-۳۶۷؛ یوسفیان، ۱۳۹۰، ص ۱۶۰-۱۸۹؛ حلی، ۱۴۱۳، ص ۳۴۶-۳۴۹).

۵. خاستگاه دین

در باب راز دینداری و خاستگاه آن در بین متفکران نظریات متفاوتی بیان شده است، برخی خاستگاه دین را ترس از حوادث، ناآگاهی از عوامل طبیعی، عقده‌های درونی، از خودبیگانگی و... دانسته‌اند (شیروانی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۵۱-۸۶؛ یوسفیان، ۱۳۹۰، ص ۲۴-۵۵؛ سروریان و قراملکی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵-۱۶۲). با توجه به اینکه دین مدنظر /شو دین الهی نیست و وی به نقد ادیان مختلف بخصوص مسیحیت می‌پردازد، خاستگاهی که در کلام او برای دین الهی بیان می‌شود بسیار شبیه به موارد ذکر شده است. چنان‌که باگوان خاستگاه عبادت‌ورزی و دینداری را در ادیان نظام‌مند از روی ترس می‌داند. او معتقد است مردم از روی ترس است که به دینداری روی می‌آورند. در اندیشه وی مردم در زندگی از امور مختلفی چون گرسنگی، قحطی، مرگ، بیماری و... می‌ترسند و دائماً می‌خواهند خود را به امری متصل بدانند که آنها را از این امور نجات دهد و راهی برای برون‌رفت از این مشکلات برایشان باشد (اشو، ۱۳۸۳، الف، ص ۱۷۴-۱۷۸).

اشو معتقد است برخی از مردم تحت تأثیر سخنان باطل روحانیون قرار گرفته و از ترس جهنم و عذاب است که به دینداری روی می‌آورند: «انسان می‌خواهد از جهنم رهایی یابد. بنابراین با خود می‌گوید بهتر است بروم و عبادت کنم. ولی این عبادت به‌خاطر ترس است و هر کاری که از روی ترس انجام شود غلط است» (اشو، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۵؛ همو، ۱۳۸۳، الف، ص ۲۲۵-۲۲۷؛ همو، ۱۳۸۳، ص ۸۴؛ همو، ۱۳۸۰، ب، ص ۱۷۰).

در مورد مشابه دیگری او ریشه دینداری را رفع نیازها می‌داند و انسان‌ها را به این دلیل دیندار می‌داند که در دینداری برخی از

این نتیجه به‌دست می‌آید که اسلام، هم دربردارنده باید‌ها و نبایدهاست و هم شامل هست و نیست‌ها. اسلام جهان‌بینی، اخلاق، حقوق و شریعت را داراست و برهمین اساس کارکردهای ویژه خود را دارد و در زندگی فردی و اجتماعی اثر می‌گذارد؛ به‌طوری‌که حذف هر یک از اصول و فروع آن، به معنای کاستن بخشی بنیادین از دین و نرسیدن به کارکرد کلی آن است. تفسیری که /شو و امثال او از دین دارند، درست نیست و بلکه برداشتی موهوم و ساخته تخیل است. وی صرفاً ادعا کرده و برای اثبات ادعای خود، از خطابه و شیوه خطابیه سود جسته و استدلالی برهانی اقامه نکرده است. به‌عبارت دیگر، اساساً او نمی‌تواند استدلالی برهانی اقامه کند. چگونه با نفی استدلال در دین و انکار امکان استدلال برای آن می‌توان استدلال کرد که دین چنین است و چنان نیست؟ آیا با نفی اعتبار استدلال در دین می‌توان برای بیان اینکه چیزی حقیقت، اثر و کارکرد دین هست یا نیست استدلال کرد؟ بنابراین در معنویت‌هایی چون معنویت /شو که با عقل مخالفت می‌کنند و تجربه، شهود و احساس را مستند دعای خود قرار می‌دهند، نمی‌توان به اموری معقول و واحدی در تمامی زمینه‌ها از جمله کارکرد دین دست پیدا کرد؛ چراکه از یک‌سو، احساس و تجربه، امری شخصی است و می‌تواند نسبت به هر فرد متغیر باشد و از طرف دیگر در این معنویت‌ها احساس و تجربه امری غیرمعرفتی و نامعرفت‌بخش است و نمی‌توان به آن کلیت بخشید و قاعده‌ای درست کرد.

۲. تمامی کارکردهایی که در بیان /شو به آنها اشاره شده، با توجه به حقیقت و تعریفی است که وی از دین کرده است. حال آنکه دین واقعی، حقیقت خاص خود را دارد و در اندیشه اسلامی گفته می‌شود که با توجه به اینکه راه‌های شناختی که در اختیار انسان‌ها وجود دارد کفایت یافتن راه سعادت را نمی‌کنند، نیاز به یک راه فراعادی است که توسط خداوند به بندگان برگزیده ایشان نازل می‌شود. در این بیان، کارکرد اصلی دین نشان دادن راه کمال و سعادت است به نحوی که افراد با عمل به آن به مقصود نهایی که از خلقت آنها در نظر گرفته شده است، دست پیدا می‌کنند. این دلیل به‌صورت ذیل نیز بیان شده است: «خدا انسان را برای رسیدن به یک کمال مطلوب آفریده است؛ کمال ابدی انسان در گرو عمل اختیاری او، و عمل اختیاری وی در گرو شناخت راه درست دستیابی به کمال ابدی است. دانش بشری برای تشخیص همه مصالح و مفاسد، و تعیین راه صحیح کمال و سعادت ابدی کافی نیست. اگر خدا غیر از راه‌های

۱۳۹۰ق، ج ۱۷، ص ۱۷۸-۱۸۲؛ جوادی آملی، ۱۳۹۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۹ب، ص ۱۱۷-۷۳) که در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰)؛ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

۳. البته نباید نادیده انگاشت که دین می‌تواند بسیاری از ترس‌ها و هراس‌ها را برطرف کند، از رنج‌ها و آلام انسان‌ها بکاهد و امید به آینده و زندگی را در آنها ایجاد کند و یا علل وقوع برخی پدیده‌ها را بیان کرده و انسان‌ها را به آرامش و لذت و... برساند؛ اما بین قبول این امور و اینکه گفته شود دین زاینده ترس، رنج و... است، تفاوت زیادی وجود دارد. علاوه بر اینکه چه کسی گفته تنها راه رسیدن به شادی همان راهی است که /شو مدعی آن است!! آیا راهی که او برای آرامش توصیه می‌کند، مانند رقص و سکس و... خود به اضطراب منجر نمی‌شود؟ اصلاً چگونه و از چه راهی او به این تعاریف و توصیه‌ها رسید است؟ اگر اینها تجربه خود او هستند، قابل توصیه به دیگران نیست و برای خود او معتبر است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار با توضیح و تحلیل دیدگاه /شو درباره دین، نشان داده شد که ایشان به دو دلیل نامحدود و تجربه شخصی بودن، تعریف دین را غیرممکن می‌دانند و معتقدند هر فرد و گروهی می‌تواند هر تعریفی بخواهد از دین ارائه دهد؛ هرچند متناقض با دیگر تعاریف باشد. ایشان حقیقت دین را نیز یکی شدن با هستی و وجود و یافتن هماهنگی و پیوندی صمیمانه با آن به حساب آوردند و در مقابل با ادله مختلفی شروع به مخالفت و انکار سایر ادیان، بخصوص ادیان دارای انسجام و چارچوب، مانند مسیحیت، یهودیت و اسلام کردند. سخنان /شو در این زمینه‌ها و در اموری مانند عدم نیاز به نبوت، خاستگاه و کارکرد دین، نتایج مستقیم و غیرمستقیم بسیاری دارد که برخی از آنها عبارتند از:

۱. پلورالیسم دینی یا حقانیت همه ادیان، مذاهب و آیین‌ها؛
۲. تنوع و کثرت تجربه‌های دینی و فروکاستن دین به تجربه درونی و شخصی؛
۳. بی‌اعتنایی به کتب مقدس و تقلیل آنها به تجارب شخصی

نیازهای آنها رفع می‌شود (اشو، ۱۳۸۰ب، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ همو، ۱۳۸۲ج، ص ۲، ص ۱۳۳).

خاستگاه دیگری که در سخنان /شو به آن اشاره شده، تقلید صرف از پدران و نیاکان است. او معتقد است تعداد کثیری از مردم وجه دینداری خود را تقلید از پدران و آداب و رسوم می‌دانند و دلیل دیگری برای دینداری خود بیان نمی‌کنند (اشو، ۱۳۸۰ب، ص ۲۳۱ و ۲۳۲).

عامل دیگری که در سخنان /شو به آن اشاره شده، رنج و اندوه است: «مردم تنها وقتی مذهبی می‌شوند که غصه‌دار و اندوهگین‌اند، این است که مذهبشان دروغین است» (اشو، ۱۳۸۰الف، ص ۲۵). انسان‌ها با پذیرفتن مفهوم خدا امنیتی برای جنبه‌های مختلف زندگی درست می‌کنند و با تکیه به آن مامن، آرامش و ناراحتی‌های خود را کاهش می‌دهند (اشو، ۱۳۸۰ت، ص ۹۹).

در مقابل موارد بالا، وی معتقد است خاستگاه حقیقی ادیان این است که انسان‌ها خواسته یا ناخواسته در درون خویش در تکاپویی عظیمی برای یافتن منزلگاهی برای شادی، آرامش، لذت و... هستند تا از هر تشویش‌خاطری، اضطرابی و مسئولیتی برکنار باشند. وی خاستگاه دین حقیقی را بازیافتن این آرزوها و تحقق بخشیدن به مواردی از این دست می‌داند و دلیل دیگری برای پیدایش دین قابل تصور نمی‌داند. اگر دین بابت این امور نتواند کاری انجام دهد، از اساس باطل و بیهوده تلقی می‌شود و باید آن را کنار گذاشت (اشو، ۱۳۸۳ث، ص ۱۵ و ۱۶).

نقد و بررسی

۱. هرچند می‌توان در جوامع دینی افرادی را پیدا کرد که به سبب امور یادشده به دین روی آورده‌اند؛ اما آنچه در کل می‌توان گفت این است که علت چنین تحلیل‌هایی از خاستگاه دین، نداشتن زمینه‌های عقلانی و فطری در اندیشه طرفداران و مدافعان این مکاتب و معنویت‌هاست؛ به طوری که اگر انسان براساس فطرت و عقل خود نسبت به خداوند بینش و اعتقاد پیدا کند، جایی برای مطرح کردن امور فوق‌الذکر باقی نخواهد ماند. داشتن تصور خدای رخنه‌پوش و ساعت‌ساز و... سبب به وجود آمدن این تحلیل‌ها از دین و مسائل مربوط به آن است. علاوه بر اینکه موارد نام‌برده شده، ادعای بدون دلیل هستند و نهایتاً توصیف حالت روانی برخی متدینان می‌باشند و دلیل قابل دفاع و روشنی برای دعای ذکر شده وجود ندارد.

۲. طبق مبانی دین اسلام خاستگاه دین را می‌توان در دلایل عقلی و نیاز فطری انسان به خداجویی و خداپرستی دانست (طباطبائی،

افرادی چون حضرت عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله؛

۴. نفی مفاهیم کلیدی در دین، همچون وحی، ثواب و عقاب، بهشت و جهنم، معجزه و...؛
۵. انکار احکام شرعی، مناسک و یا مراسم عبادی منبث از ادیان الهی و تحریف و تبیین آنها در قالب عشق، سکس، رقص و... طبق سلیقه خود/شو، اساتید و مریدانش؛
۶. اعتقاد به هویت مستقل دین از عقل و فلسفه، کلام، اخلاق، عقیده و باور و نیز غیرمفهومی دانستن اصل هویت دین و استقلال آن از مفاهیم، گزاره‌ها.

منابع.....

- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحف العقول*، قم، جامعه مدرسین.
- اشو، ۱۳۷۸، *زندگی به روایت بودا*، ترجمه شهرام قانلی، تهران، آویژه.
- _____، ۱۳۸۰ الف، *الماس‌های اشو*، ترجمه مرجان فرجی، تهران، فردوس.
- _____، ۱۳۸۰ ب، *اینک، برکه‌ای کهن*، ترجمه سیروس سعدوندیان، تهران، نگارستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۰ پ، *خلافت*، ترجمه مرجان فرجی، تهران، فردوس.
- _____، ۱۳۸۰ ت، *شهامت*، ترجمه خدیجه تقی‌پور، تهران، فردوس.
- _____، ۱۳۸۰ ث، *کودک نوین*، ترجمه مرجان نجفی، تهران، فردوس.
- _____، ۱۳۸۱ پ، *عشق، رقص زندگی*، ترجمه بابک ریاحی‌پور و فرشید قهرمانی، تهران، آویژه.
- _____، ۱۳۸۱ ت، *گل‌های جاودانگی (بی‌ذهنی)*، ترجمه محسن خاتمی، تهران، سی‌گل.
- _____، ۱۳۸۲ الف، *با خورشید شامگاه*، ترجمه فریبا مقدم، تهران، آویژه.
- _____، ۱۳۸۲ ب، *بشنو از این خموش*، ترجمه عبدالعلی براتی، تهران، نسیم دانش.
- _____، ۱۳۸۲ پ، *تمثیل‌های عرفانی*، ترجمه فلورا دوست‌محمدیان، تهران، آویژه.
- _____، ۱۳۸۲ ت، *در هوای اشراق*، ترجمه فرشید قهرمانی و فریبا مقدم، تهران، کتاب آورند دانش.
- _____، ۱۳۸۲ ث، *راز (تفسیری از اشو بر داستان‌های صوفیان)*، ترجمه محسن خاتمی، تهران، فراوان.
- _____، ۱۳۸۲ ج، *زوریای بودایی*، ترجمه مسیحا برزگر، تهران، آویژه.
- _____، ۱۳۸۲ چ، *تائوئیسم*، ترجمه فرشته جنیدی، تهران، هدایت الهی.
- _____، ۱۳۸۲ ح، *تائوئیسم*، ترجمه فرشته جنیدی، تهران، هدایت الهی.
- _____، ۱۳۸۲ خ، *یک فنجان چای*، ترجمه مسیحا برزگر، تهران، دارینوش.
- _____، ۱۳۸۳ الف، *آواز سکوت*، ترجمه میرجواد سیدحسینی، اصفهان، هودین.
- _____، ۱۳۸۳ ب، *پیوند*، ترجمه عبدالعلی براتی، تهران، نسیم دانش.
- _____، ۱۳۸۳ پ، *تفسیر آوارهای شاهانه ساراها*، ترجمه هما ارژنگی، تهران، حم.
- _____، ۱۳۸۳ ت، *شکوه آزادی*، ترجمه میرجواد سیدحسینی، اصفهان، هودین.
- _____، ۱۳۸۳ ث، *مراقبه، شور سرمستی*، ترجمه امید اصغری، مشهد، ندای سخن.
- پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۹۳، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۲، *فطرت در قرآن*، قم، اسراء.
- حلی، حسن بن یوسف مطهر، ۱۴۱۳ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- سروریان، محمدرضا و محمدرضا قراملکی، ۱۳۸۴، «نقد و بررسی تحلیل‌های مادیرایانه پیرامون خاستگاه دین»، *علامه*، ش ۸، ص ۱۴۵-۱۶۲.
- شبروانی، علی و همکاران، ۱۳۹۱، *مباحثی در کلام جدید*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- طالبی آهویی، فاطمه، ۱۳۹۲، *بررسی و مقایسه عشق، شادی، عقل و تسریع‌گریزی در اشو، اکنکار و عزیزالدین نسفی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۴۰۵ق، *تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل*، بیروت، دار الاضواء.
- _____، ۱۴۰۷ق، *تجرید الاعتقاد*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- فرهادی، زینب، ۱۳۹۱، *نقدی بر عرفان‌های کاذب در ایران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- فغانی، محمدتقی، ۱۳۸۸، *نگرشی بر آراء و اندیشه‌های اشو*، تهران، سازمان ملی جوانان.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۹ الف، *آموزش فلسفه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۸۹ ب، *خدائشناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۷، *راه و راهنمائشناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- منسکی، ورنر و دیگران، ۱۳۷۸، *اخلاق در شش دین جهان*، ترجمه محمدحسین وقار، تهران، اطلاعات.
- موسوی‌زاده، روح‌الله، ۱۳۹۱، *سلوک و سقوط: نقد و بررسی اندیشه‌های اشو*، قم، معارف.
- وکیلی، هادی و آزاده مدنی، ۱۳۸۹، *اشو، از واقعیت تا خلسه*، تهران، کانون اندیشه جوان.
- هینلز، جان، ۱۳۸۹، *ادیان زنده تسرق*، گروه مترجمان، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
- یوسفیان، حسن، ۱۳۹۰، *کلام جدید*، تهران، سمت.